
نگرشی نو به گونه‌شناسی وضع در حوزه حدیث

محمدحسین شیرافکن*

◀ چکیده

از جمله پژوهش‌های مهم در روزگار معاصر، بررسی جریان وضع و جعل است. از آنجایی که حدیث در شکل‌گیری و جهت‌دهی به زندگی افراد ریشه دوانده است و نقش مهمی را ایفا می‌کند، احادیث موضوع نیز نقش مخربی داشته و انسان را از هدف معین خویش دور می‌سازد. در همین راستا بازشناسی احادیث موضوع و آگاهی بخشی نسبت به آن امری لازم است. در این مقاله، سعی در واکاوی گونه‌های وضع و تبیین قالب‌هایی است که واضعان حدیث اهداف خود را در آن پیاده کرده‌اند. گونه‌هایی که واضح با استمداد از آن خواسته است ذهن مخاطب را به هدف ناصحیح خویش سوق دهد. در این نگاشته که با روش تحلیل و رویکردی ذهنی به احادیث پرداخته شده است به هشت مورد از گونه‌های وضع اشاره می‌شود. این موارد عبارت‌اند از: وضع در قالب استتار، وضع در قالب حکم شرعی، وضع در قالب جهت‌دهی، وضع در قالب رفع ابهام، وضع در قالب ترکیب، وضع در قالب سبب نزول، وضع در قالب تقلید و وضع در قالب تبیین مراد آیه.

◀ **کلیدواژه‌ها:** گونه‌شناسی، وضع حدیث، قالب وضع، جعل حدیث.

۱. اشاره

وضع در لغت به معنای فرو نهادن و پایین آوردن است (فراهیدی، ۱۴۱۴ق، ج ۲، ص ۱۹۷) و در اصطلاح حدیث، حدیث موضوع را حدیث دروغین ساختگی و بر بسته شده، به این معنا که جاعلش آن را ساخته و نه حدیث انسان دروغ گو که دروغ گو گاه راست می گوید تعریف کرده اند. (نک: شهید ثانی، ۱۴۰۸ق، ص ۱۵۲) در تعریف حدیث نیز حکایت گفتار، کردار و تقریر معصوم را بیان کرده اند. (نک: عاملی، ۱۳۹۸ق، ج ۱، ص ۵۳۴) ولی در این مقال معنایی اعم از نظر امامیه در مورد حدیث در نظر گرفته شده تا سخن غیر معصوم و سبب نزول را نیز شامل شود.

جعل اخبار و وضع روایات از زمان رسول خداص آغاز شده (ابوریه، ۱۴۱۶ق، ص ۶۵) و به هشدار «مَنْ كَذَبَ عَلَيَّ مُتَعَمِّدًا فَلْيَتَبَوَّأْ مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ» منجر شده است. در زمان معاویه، وضع حدیث گسترش یافت و در دوره خلفای بنی مروان رو به فزونی نهاد. اکثر روایات در فضایل و مناقب خلفا و صحابه در زمان بنی امیه توسط گروهی بی ایمان و جاه طلب وضع شد، و این جریان در زمان بنی عباس هم ادامه پیدا کرد و جماعتی به جعل احادیث پرداختند. مسابقه ای عجیب آغاز شد. هرکس از گفتار پیامبر ﷺ حدیثی دیگر می ساخت.

درباره وضع حدیث نگاشته های مختلفی انجام شده است. از باب نمونه می توان کتب الاخبار الدخيلة (شوشتري، ۱۳۹۰)، الوضع في الحديث (فلأته، ۱۴۰۱ق) و موسوعة الأحاديث والآثار الضعيفة والموضوعة (علی الحلبي و همکاران، ۱۴۱۹ق) را که مفصل ترین کتاب در موضوع جعل و وضع در حدیث است، نام برد. ولی نکته مهم آن است که آنچه ما را در دستیابی و شناسایی احادیث موضوع یاری می بخشد، شناسایی و آشنایی با قالب های وضع و گونه های آن است. اگر شخص با گونه های وضع که واضع از آن برای پیشبرد هدف خود بهره می جوید آشنا گردد، یافت احادیث موضوع سرعت گرفته و مقداری آسان تر می گردد. لذا برای جبران این نقص در کتب بر آن شدیم تا گونه های وضع در حوزه حدیث را جست و جو کنیم. شایان ذکر است از آنجایی که انگیزه های جعل حدیث در غیر شیعه نسبت به شیعه فزونی دارد و می توان غالب احادیث جعلی موجود در منابع شیعی را از باب فضیلت سازی دانست، به سبب

عدم تنوع در روش‌شناسی جعل در احادیث موضوع شیعی، به احادیث غیر شیعی بسنده شده است. نتیجه این نگاه‌ها را می‌توان در مباحث بین فرقی که با تکیه بر احادیث است، استفاده کرد. با بازشناسی قالب‌های وضع و شناخت آن، در مناظرات می‌توان از آن بهره جسته و دلیل خصم را که تکیه بر چنین احادیثی کرده با مشکل مواجه کرد.

۲. ضرورت

هر اندازه که حدیث صحیح زندگی انسان را سامان می‌بخشد، حدیث موضوع آن را ویران می‌سازد. از آنجایی که در هندسه معرفتی زندگی انسان، احادیث از جایگاه ویژه برخوردارند، این تأثیر نمایان وظیفه محدث را در تعیین احادیث موضوع چند برابر می‌کند. در زمان گذشته نیز افراد به این مهم پی برده و به جست‌وجوی حدیث درست و سماع از راوی راستگو شرق و غرب را طی کرده و از مدینه به مصر و شام می‌رفتند و محنت سفر را در راه این مقصد بزرگ آسان می‌شمردند.

جابر بن عبدالله انصاری صحابی معروف از مدینه به شام رفت تا حدیثی را که عبدالله بن انیس جهنمی از پیامبر ﷺ روایت می‌کرد از او بشنود. (خطیب بغدادی، ۱۳۹۵ق، ص ۱۰۹-۱۱۸). در مسجد دمشق یکی پیش ابودردا آمد و گفت: «از مدینه آمده‌ام تا حدیثی را که از پیامبر ﷺ روایت می‌کنی از تو بشنوم. نکته اینجاست که هم جابر و هم آن مرد مدنی، حدیث مطلوب را از راویان دیگر شنیده بودند و این راه دراز را طی می‌کردند تا از سلسله راویان حدیثی یکی کمتر گردد و سند آن به پیامبر ﷺ نزدیک تر شود. ابو ایوب انصاری حدیثی از پیامبر ﷺ شنیده بود و شنید که عقبه بن عامر نیز همان حدیث را روایت می‌کند. از مدینه به مصر سفر کرد و بخانه عقبه رفت و حدیث را از او شنید. (قمی، ۱۴۱۴ق، ج ۲، ص ۱۱۶) این کار برای تأیید حدیث شنیده می‌کرد تا مطمئن شود در سماع وی خطایی نیست. همه این دقت و کوشش برای جلوگیری از رواج حدیث نادرست بود که حدیث از همه کس شنیده نمی‌شد؛ زیرا دقت، ضبط، امانت و شهرت راوی شرط بود.

اگرچه تعدادی از افراد در حفظ احادیث قدرتی شگفت داشتند ولی این نکته سبب نمی‌شد که احتمال خطا از آنان سلب شود. ابن عقده (م ۲۲۳) ۲۵۰ هزار حدیث با متن

و سند به خاطر داشت. (خطیب بغدادی، ۱۳۹۵ق، ج ۵، ص ۱۶-۱۷) عبدالله بن سلمان اشعث (م ۳۱۶) محدث عراق به سجستان رفت و سی هزار حدیث از حافظه خویش برای مردم آنجا خواند و وقتی مخالفانش از بغداد شخصی را فرستادند و همه آن احادیث را نوشت، در میان آن همه حدیث او را در شش حدیث به خطا منسوب کردند که فقط در سه حدیث خطا کرده بود. این موارد کاشف از اهتمام راویان در دریافت احادیث صحیح و بدون تغییر است. لذا این جدیت در تلاش اخذ احادیثی که دستخوش تغییر واقع نشده‌اند، پرداخت به تمییز حدیث از حدیث‌نما را اهمیت بخشیده است. باید دانست که در پی تحقق این مهم نیاز به فحوصی عمیق و تبحری دقیق است.

۳. انواع واضعان

برای آشنایی با قالب‌های جعل باید در مرحله اول با نگاه و منظر واضعان در پدیداری حدیثی موضوع آشنا شد که این مهم در شناسایی گونه‌های وضع اثر بسزایی دارد. از آنجایی که واضعان نسبت به وضع، رویکرد و حالات مختلفی دارند، این تغییرات در شیوه پردازش آنان در قالب‌سازی برای حدیث‌نما مؤثر است. در این میان می‌توان به تقسیمات ابن جوزی نگاهی انداخت. ابن جوزی راویانی را که در احادیث آنان خلل راه یافته و روایاتشان موضوع است به پنج گروه تقسیم می‌کند.

گروه اول، کسانی که در تنگنای زندگی زاهدگونه گرفتار شده بودند و در نتیجه از ضبط و تشخیص کامل روایات غافل بودند و برخی هم کتاب‌هایشان از بین رفته یا گم شده یا سوخته بود و یا خود آن را زیر خاک پنهان کرده بودند و تنها از حفظ، نقل حدیث می‌کردند و بیشتر به اشتباه دچار می‌شدند. این گروه، گاه حدیث مسندی را مرسل و گاه حدیث مقطوع السنندی را مسند نقل می‌کردند و گاه سنندی را جابه‌جا می‌کردند و گاهی هم دو حدیث را به هم می‌آمیختند. گروه دوم، کسانی که در نقل حدیث خود را به زحمت نمی‌انداختند و چندان دقتی در اخذ و تلقی حدیث بر خود روا نمی‌داشتند؛ از این رو در احادیث اینان نیز خلط و اشتباه فراوان دیده می‌شود. گروه سوم، افراد ثقه و مورد اعتماد بودند ولی در پایان عمر دچار اختلال ذهنی شدند و احادیث صحیح و سقیم را به هم در آمیختند. گروه چهارم، کسانی که درک کاملی

نداشتند و هرچه بر آنان تلقین می‌شد باور می‌کردند. برخی از اینان می‌پنداشتند که احادیث موضوع را خود بدون واسطه شنیده‌اند، درحالی‌که چنین نبود. گروه پنجم، کسانی که از روی عمد و قصد، جعل حدیث می‌کردند. (ابن جوزی، ۱۴۱۸ق، ج ۱، ص ۱۴-۲۴)

۴. انگیزه‌های وضع

در حالت کلی می‌توان به اعتباری، انگیزه‌های وضع را به چهار دسته کلی تقسیم کرد. انگیزه‌های سیاسی اجتماعی، سیاسی فرهنگی، فرقه‌ای و خاص که هر کدام از این موارد خود مقسمی برای موارد دیگر هستند. (مسعودی، ۱۳۸۹، ص ۶۵) با سیری در شرح حال واضعان و جااعلان به این نکته دست می‌یابیم که برخی از آنان انگیزه شومی در سر نداشته بلکه به سبب کژفهمی و ساده‌لوحی، قصد خیر در وضع حدیث داشته‌اند. آنان بر این باورند که فقط کاستن از دین بدعت است و افزودن بر دین را بدعت تلقی نمی‌کنند. این انگاره اشتباه اغلب در میان افرادی بود که اهل سجاده بودند ولی عقلشان در راستای عبادتشان فزونی نمی‌یافت. آنان به گمان خود، وضع حدیث را عبادتی در کنار عبادات خود تلقی کرده و این عمل را خدمتی برای ترویج دین می‌پنداشتند. ابوداود نخعی تمام شب را به نماز می‌گذاشت و در روز روزه می‌داشت اما حدیث می‌ساخت. به میسر بن عبد ربّه که در فضایل قرآن حدیث فراوان داشت گفتند: این همه حدیث در فضل قرآن از کجا اخذ کردی؟ گفت: این احادیث را ساختم تا مردم را به قرائت قرآن راغب کنم. ابوزرعه رازی گوید: میسر بن عبد ربّه حدیث آسان می‌ساخت و چهل حدیث در فضیلت قزوین ساخته بود و می‌گفت این کار را برای رضای خدا می‌کنم. ابو عصمه نوح بن ابی مریم مروزی در فضیلت قرآن حدیث بسیار می‌گفت و در فضل قرائت هر سوره قرآن روایتی پر اغراق داشت. گفتند: این حدیث که تو از عکرمه از ابن عباس می‌گویی، چیست که یاران عکرمه از آن بی‌خبرند؟ گفت: مردم را دیدم که به فقه ابو حنیفه و جنگنامه ابن اسحق از قرآن مشغول‌اند پس این احادیث را برای رضای خدا و ترویج قرآن ساختم. (سیوطی، ۱۴۰۹ق، ج ۱، ص ۲۸۲) لذا یحیی بن سعید قطان می‌گوید: «من ندیده‌ام صالحان را به اندازه‌ای که درباره حدیث دروغ گفته‌اند، درباره چیز دیگری دروغ گفته باشند. مسلم سخن یحیی را چنین تأویل

می‌کند و می‌گوید: «منظور او آن است که دروغ بر زبان آنان جاری می‌شود ولی در دروغ‌گویی تعمد ندارند.» (حاکم نیشابوری، ۴۰۷ق، ج ۱، ص ۱۳-۱۴)

ابن جوزی می‌گوید: «گروهی از واضعان حدیث کسانی هستند که برای ترغیب یا بیم دادن مردم حدیث جعل کرده‌اند تا به گمان خود آنان را به کار خیر وادارند و از کار ناپسند بازدارند؛ که این یک نوع معامله شخصی و خودسرانه بر سر دین است. مفهوم کار این افراد این است که شریعت ناقص و نیازمند به تکمیل است و ما آن را کامل کردیم.»

جاعلان مصداق حدیث رسول خدا ﷺ را که فرمود «مَنْ كَذَبَ عَلَيَّ مُتَعَمِّدًا فَلْيَتَّبِعُوا مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ» (بخاری، بی تا، ج ۱، ص ۳۷)، حدیث دروغی که به زیان پیامبر ﷺ باشد می‌پندارند. لذا خالد بن یزید از محمد بن سعید دمشقی نقل کرده بود که هر سخنی نیکو باشد به پیامبر ﷺ منسوب می‌دارم. در کنار این انگیزه‌ها طبع افسانه‌پسندی افراد نیز به مساعدت واضعان می‌آمد تا احادیث خود را با بیشتر به خرافات مزین کنند. همان طور که بیان شد، واضعان دارای انگیزه و اهداف گوناگونی هستند. اما آنچه مهم جلوه می‌کند، کلیتی است که از برآیند این احادیث استخراج می‌شود. این کلیت همان ظروف، قالب و روش‌هایی برای جعل حدیث است که با انگیزه‌های جعل تفاوت دارد. مراد قالب‌هایی است که اهداف و انگیزه‌های مختلف واضعان برای وضع حدیث در آن‌ها پیاده شده است. در این نگاشته در پی یافت این کلیت هستیم.

۵. پیامد وضع

وقتی مهابت جعل از میان برخاسته شود و وقاحت آن رخت بر بندد، همین امر سبب می‌شود تفکرات و عقده‌های درونی افراد در قالب حدیثی به پاکان این عالم نسبت داده شده و هیچ تشویشی از پی آن نباشد. سعد بن طریف فرزند خویش را دید که از خشونت معلم می‌گریست، گفت بگذار تا حدیثی درباره او بگویم: «عکرمه از ابن عباس از پیامبر ﷺ گفت که معلمان اطفال بدترین خلق خدایند.» (ابن جوزی، ۴۱۸ق، ج ۱، ص ۲۲۳) احمد بن حنبل صاحب مسند معروف نقل می‌کند: «من و یحیی بن معین در مسجد رصافه در بغداد نماز خواندیم، پس از نماز یکی به پا ایستاد و گفت: «احمد بن حنبل و یحیی بن معین روایت کرده‌اند که پیامبر ﷺ فرموده: هر که لا اله الا

الله گوید خدا از هر کلمه او مرغی بیافریند با منقار طلا و پر مرجان و...» و قصه‌ای بیش از بیست ورق گفت همه دروغ، و ما همچنان به تعجب خاموش بودیم تا او سخن را تمام کرد. آنگاه پرسیدیم چه کسی این حدیث را به تو گفته؟ گفت: از احمد بن حنبل و یحیی بن معین شنیده‌ام. یحیی گفت: من یحیی بن معینم و این احمد بن حنبل است و از حدیث پیامبر ﷺ چنین سخنان نشنیده‌ایم. قصه‌گو گفت: تو یحیی بن معینی؟ گفت: بله. گفت: شنیده بودم احمقی و اکنون یقین کردم، مگر در این دنیا یحیی بن معین و احمد بن حنبل بودن منحصر به شماست؟ من از هفده احمد بن حنبل روایت شنیده‌ام. احمد بن حنبل آستین خود را بر چهره نهاد و گفت: رها کن تا برخیزد. او برخاست درحالی که آن دو را ریشخند می‌کرد. «(ابن جوزی، ۱۴۱۸ق، ج ۱، ص ۴۶؛ سیوطی، ۱۴۰۹ق، ج ۲، ص ۳۴۶) به این صورت تا اواخر قرن دوم به کوشش جاعلان، حدیث منسوب به پیامبر ﷺ فراوان شده بود و شماره آن به ششصد هزار می‌رسید که به بیان دارقطنی صاحب صحیح معروف «حدیث درست در آن میان چون موی سپید بر گاو سیاه بود».

۶. گونه‌های وضع

در این مقاله با رویکردی ذهنی (استقراء ذهنی) به شاخص‌ترین گونه‌های وضع حدیث اشاره می‌کنیم. یعنی با بررسی احادیث، قالب‌های مختلفی را که واضعان در وضع حدیث از آن استمداد جسته‌اند بدان اشاره کرده و در مقام تبیین آن برمی‌آییم. به عبارتی دیگر، واضعان در وضع احادیث گونه‌های مختلفی را پیاده کرده‌اند و احادیث موضوع را در این قالب‌ها جای داده‌اند. لذا شایان ذکر است مواردی از قبیل تحریف، فضیلت‌سازی، فضیلت‌سوزی و دیگر موارد، ابزار و مواد برای این قالب‌ها هستند نه گونه و قالب وضع. یعنی واضع در یک قالبی خاص مثلاً به فضیلت‌سازی یا فضیلت‌سوزی می‌پردازد و هدف خود را که این مواد هستند در قالب‌های بیان‌شده جای می‌دهند. لذا نباید میان انگیزه‌ها و این قالب‌ها خلط کرد. این گونه‌ها و قالب‌ها بستری برای جاسازی انگیزه‌ها هستند.

از شاخص‌ترین قالب‌های وضع حدیث می‌توان وضع در قالب استتار، وضع در قالب حکم شرعی، وضع در قالب جهت‌دهی، وضع در قالب رفع ابهام، وضع در قالب

ترکیب، وضع در قالب سبب نزول، وضع در قالب تقلید و وضع در قالب تبیین مراد آیه را نام برد که هر یک مستقلاً تبیین می‌شود.

۱-۶. وضع در قالب استتار

وضع حدیث در قالب‌های مختلفی رخ می‌نمایاند. گاه واضع حدیث در سیر وضع، هدف و انگیزه خود را در لابه‌لای حدیث استتار می‌کند و با پررنگ کردن نقاط دیگر حدیث، آن مقدار از حدیث را ثابت شده تلقی کرده که حتی ذهن مخاطب را که در دیگر نقاط حدیث متمرکز شده است، از شک در این مورد باز نگه می‌دارد. در واقع در این صنعت، خفا یک مفهوم و القای پنهانی آن به مخاطب است. این صنعت را صنعت استتار می‌نامیم. یعنی واضع انگیزه درونی خود را اعم از انگیزه‌های مختلف در وضع، در این قالب پیاده ساخته است. در این مقام به این حدیث‌نما می‌توان اشاره کرد: بخاری، ترمذی، ابو داود، نسائی و ابن ماجه حدیثی نقل کرده‌اند که انس گفت: «پیامبر ﷺ با ابوبکر و عمر و عثمان بر احد رفت و کوه بلرزد، پیامبر ﷺ فرمود: «احد! استوار باش که پیامبری و صدیقی و دو شهید بر تو هست.» (نک: بخاری، بی‌تا، کتاب فضائل اصحاب النبی، باب فضل ابی بکر)

قابل ذکر است که در مسانید اهل سنت این روایت در شأن حضرت علی رضی الله عنه وارد شده است. (ابوداود، ۱۹۹۹م، ۴۶۴۸؛ ترمذی، ۱۴۰۳ق، ۳۶۹۹؛ نسائی، ۱۳۴۸ق، ۸۱۵۶؛ ابن ماجه، ۱۴۱۹ق، ۱۳۴؛ ابوحاتم، ۱۴۱۴ق، ۶۹۱۶؛ ابن حنبل، بی‌تا، ۲۲۴۲۷) در این حدیث‌نما بیان می‌دارد رسول خدا صلی الله علیه و آله برای اسکات کوه احد به آن سه شخص متذکر شده و همچنین خواسته‌اند از گفتار پیامبر بر صداقت ابوبکر و شهادت عمر و عثمان شاهد بیاورند. واضعان صحنه کار را کوهی قرار داده‌اند که این کوه گاهی احد بوده و در روایاتی دیگر ثبیر و حرا می‌شده. تا سخن استوارتر شود و حادثه را لرزیدن کوه دانسته‌اند تا به غرابت آن مستمعان مرعوب شوند و در حدیث تفکر نکنند که این صنعت استتار است که دروغی را به دروغی می‌پوشانند. طبق روایت در واقع محور جعل حدیث را می‌توان اوصاف بیان شده در حق آن سه نفر دانست که در لایه‌های بیانی حدیث مستتر شده است. صدیق و شهید از اوصافی است که در این حدیث در سایه داستان‌پردازی مستتر شده و مخاطب به صحت و سقم این قسمت از حدیث

توجهی مستقیم ندارد. پس القای این مطلب در قالب صنعت استتار بیان شده است. روایتی دیگر در صنعت استتار روایتی است که طبری از عایشه نقل می‌کند: «در آیه "وَالَّذِينَ يُؤْتُونَ مَا آتَوْا وَقُلُوبُهُمْ وَجَلَةٌ" (مؤمنون: ۶۰) از پیامبر ﷺ پرسیدم اینان آن کسان‌اند که شراب نوشند و دزدی کنند؟ گفت: نه ای دختر صدیق! بلکه آن کسان‌اند که روزه دارند و نماز کنند و صدقه دهند و بیم دارند از ایشان پذیرفته نشود.» (طبری، ۱۴۱۲ق، ج ۱۸، ص ۲۶)

مورد روایت آیه شصتم از سوره مؤمنون است و معنی آن واضح است: «و آنان که آنچه (از مال و جان در راه خدا) می‌دهند در حالی می‌دهند که دل‌هایشان بی‌مناک است (که مبادا پذیرفته نشود، زیرا می‌دانند) که به‌سوی پروردگارشان باز خواهند گشت.» لذا باید بیان داشت چنین سؤالی از عایشه بی‌مورد است. با توجه به اینکه این آیه از متشابهات نیست تا مفهوم نباشد و از طرفی او که عرب بوده و زبان می‌دانسته و به قرآن مأنوس بوده، نمی‌توانسته چنین سؤالی کرده باشد؛ گویی این حدیث را برای همان عبارت «ای دختر صدیق» ساخته‌اند که در حقیقت محور جعل حدیث است و در سایه سؤال و پاسخ مستتر شده بود؛ یعنی هدف واضع القای این مطلب بوده که در قالب صنعت استتار بیان کرده است.

نکته‌ای که باید بیان شود این است که در صنعت استتار لازم نیست توجه به یک لفظ مستتر شده باشد بلکه گاه یک مفهوم که در روایت به آن تصریح نشده، مستتر گشته و محور جعل حدیث واقع شده است. شخصی به خدمت حضرت علی علیه السلام آمد و گفت: «بهتر از تو کسی ندیده‌ام. پرسید: پیامبر را دیده‌ای؟ گفت نه، فرمود: اگر دیده بودی گردنت را می‌زدم. بعد پرسید: ابوبکر و عمر را دیده‌ای؟ گفت نه، فرمود: اگر دیده بودی مجازاتت می‌کردم.»

در این حدیث مقدمه‌ای بیان می‌شود مبنی بر ابراز علاقه آن شخص به حضرت امیر علیه السلام سپس حضرت سؤالی بیان می‌کنند که با این سؤال می‌فهمانند پیامبر صلی الله علیه و آله از من بهتر بوده است. این موارد مقدمه‌ای بوده برای این فراز از روایت که حضرت با سؤال دوم، برتری ابوبکر و عمر را بر خود اذعان می‌دارند. در واقع محور جعل حدیث اذعان حضرت به تفضیل ابوبکر و عمر بوده که مستتر شده بود و واضع با بیان مقدمه‌ای از

برتری رسول خدا ﷺ نسبت به حضرت به حدیث قوت داده و آن را برجسته کرده سپس در پی القای این تفضیل بوده است. نکته‌ای در سستی این روایت اینکه به صرف چنین ادعایی و سخنی روا نبود بخواهد آن شخص را گردن بزند و یا مجازات نماید. حتی شاید القای خشونت طبعی حضرت در ذهن مخاطب توسط جاعل را نیز از موارد مستتر این حدیث قلمداد کنیم. همان طور که بیان شد، مورد مستتر در این حدیث‌نما تفضیل آن دو شخص بر حضرت بوده که گرچه در متن ذکر نشده بود، مخاطب با قبول متن ناچار لوازم آن را نیز می‌پذیرد و این همان القای در خفاست.

۲-۶. وضع در قالب حکم شرعی

از دیگر قالب‌های وضع را می‌توان وضع در لوای حکم شرعی دانست. جاعل در این مقام، با تکیه بر بیان حکم شرعی سعی در شرعیت‌بخشی به روایت داشته و مقصود خود را در قالب حکم شرعی توجیه می‌کند. واضع در ذهن مخاطب القا می‌کند که بحث در مقام پرداخت به یک حکم شرعی بوده، نظر وی را از صحت یا عدم صحت موضوع حکم منصرف می‌گرداند؛ یعنی انگیزه واضع در این دسته از روایات حکم شرعی نیست بلکه هدف خود را در قالب حکم شرعی پیاده می‌کند. در روایت ذیل این قالب قابل مشاهده است که پیامبر ﷺ از سفر جنگ آمده بود، زنی سیاه‌روی به حضور وی آمده و گفت: «نذر کرده‌ام اگر سالم بازگشتی به حضور تو دف بزنم، پیامبر فرمود: "إن كنتِ نذرتِ فاضربى و إلا فلا." اگر نذر کرده‌ای بزن و او آغاز کرد، ابوبکر پیامد و او همچنان می‌زد، عثمان پیامد و می‌زد و چون عمر پیامد دف را نهان کرد و پیامبر فرمود: عمر! شیطان از تو می‌ترسد.» (ابن حنبل، بی‌تا، ج ۵، ص ۳۵۳؛ ترمذی، ۱۴۰۳ق، ج ۲، ص ۲۹۳)

در این روایت ساختگی که مخالف با آیات و روایات در شأن رسول خدا ﷺ است، جاعل با سوق دادن توجه مخاطب به مسئله نذر که یک حکم شرعی است، در پی شرعیت‌بخشی این عمل نزد رسول خدا بوده است که در مرحله بعد به فضیلت‌تراشی برای خلیفه دوم پردازد. واضع در این حدیث از قالب یک حکم شرعی برای هدف خویش مدد جسته است. او از در نذر وارد شده و اینطور به مخاطب القا می‌کند که عمل انجام‌شده مطابق با شرع است. نکته‌ای دیگر در رد این حدیث‌نما اینکه این

جاعل، حدیث پیامبر ﷺ را نشنیده بود که نذر بر انجام معصیت روا نیست (صدوق، ۱۴۱۳ق، ج ۲، ص ۹۲) و همچنین این سخن را که حضرت بیان کرده است: «لست من دد، و لا الدد منی» (بیهقی، ۱۴۲۴ق، ج ۱۰، ص ۲۲۲)؛ (من از لهُو و لعب نیستم، و لهُو و لعب از من نیست) و یا در حدیثی دیگر فرموده‌اند: «لست من الباطل، و لا الباطل منی» (من از باطل نیستم و باطل از من نیست). (همان‌جا)

۳-۶. وضع در قالب جهت‌دهی

گاه جاعل برای جعل مقصود و انگیزه خود از صنعت جهت‌دهی بهره می‌جوید. صنعت جهت‌دهی به این معناست که یک رویداد، واقعه یا یک مفهوم مسلم را با حاشیه‌پردازی و جهت‌دهی از مسیر خود خارج ساخته و ذهن مخاطب را درباره آن حقیقت مسلم منحرف می‌کنند. در واقع با تغییر مسیر جهت روایت، سعی در نهان‌سازی آن مسلم دارند. آنان با پرداختن به وضع حدیث، قصد حاشیه‌سازی و پررنگ‌کردن آن نسبت به متن را داشته تا اصل واقعه به حاشیه کشیده شود. شایان ذکر است هدف و انگیزه واضع موردی دیگر است که از این صنعت بهره می‌جوید. از باب نمونه حدیثی است که به ماجرای یوم الدار معروف است و خود یکی از دلایل امامت حضرت علی علیه السلام است. وقتی آیه انذار (شعرا: ۲۱۴) نازل شد، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله همه خویشانش را که شامل بنی عبدالمطلب می‌شدند، به منزل خود دعوت کرد. آن حضرت در همان مجلس فرمودند که هر که مرا اجابت کند و به من کمک کند، برادر و وصی و جانشین من است. هیچ‌کس از آن جمع، این دعوت را قبول نکرد جز امام علی علیه السلام که در آن هنگام، نوجوانی بیش نبود. این دعوت سه مرتبه تکرار شد و در هر سه مرتبه، تنها امام علی علیه السلام لبیک گفت. سپس پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «ای علی، از این پس، تو برادر و وصی و جانشین من هستی.» (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۱۸، ص ۱۹۱) حال در برخی روایات چنین آمده است:

«وقتی آیه "وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ" نازل شد پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ای مردم قریش کاری از من برای شما ساخته نیست (و گروهی از نزدیکان خود را نام برد) آنگاه گفت ای فاطمه دختر محمد صلی الله علیه و آله هر چه خواهی از مال من بخواه تا به تو دهم اما پیش خدا کاری از من برای تو ساخته نیست.» (طبری، ۱۴۱۲ق، ج ۱۹، ص ۷۳؛ نک: ابن حنبل،

بی تا، ج ۲، ص ۳۳۳؛ بخاری، بی تا، ج ۳، ص ۱۹۱ و ج ۴، ص ۱۶۱؛ ترمذی، ۱۴۰۳ق، ج ۳، ص ۳۸۰

در برخی از روایات اهل سنت در کنار حضرت زهرا علیها السلام، عایشه، حفصه و ام سلمه هم نقل شده است. (سیوطی، ۱۴۰۴ق، ج ۵، ص ۹۷) در ضعف این حدیث‌نما باید بیان داشت به اتفاق اهل حدیث، آیه انذار عشیره در سال سوم هجرت یا زودتر نازل شده و در آن روزگار حضرت فاطمه علیها السلام نبوده و یا طبق برخی اقوال کودک بوده که طبق این فرض درخور این خطاب نبوده است که پیامبر صلی الله علیه و آله وی را با سران قریش به معرض عتاب آرد و از خشم خدا بیم دهد که عتابی چنین شایسته گناهکاران بزرگ است و دختری حداکثر چهارساله درخور آن نیست و عبارت «هرچه از مال من بخواهی» قرینه دیگر است که نادرستی حدیث را هویدا می‌سازد که پیامبر صلی الله علیه و آله مالی نداشت تا چیزی به حضرت زهرا علیها السلام یا دیگری دهد.

در این حدیث‌نما که طبق روایات محور بحث، خلافت و وصایت حضرت امیر علیه السلام است، جاعلان با زیرکی خاص محور بحث را به سمت مسائل دیگر سوق داده و به این موضوع پرداختند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله حتی برای همسران و فرزندان خود تبعیضی قائل نبوده و در آن سرا نسب کارآمد نیست. آنان با مطرح ساختن این روایات جعلی اصل بحث را که درباره وصایت حضرت امیر علیه السلام بوده تحت الشعاع قرار داده، آن را به حاشیه کشیده و جهت تفکر مخاطب را به سوی دیگر منعطف ساختند. در واقع هدف و انگیزه واضع در این حدیث فضیلت‌سوزی می‌باشد که برای نیل به این هدف از صنعت جهت‌دهی استفاده شده است.

۴-۶. وضع در قالب رفع ابهام

جاعل حدیث در این قالب در پی پاسخ دادن به ابهامات است. از آنجایی که یکی از انگیزه‌سازی‌های جعل حدیث، ابهامات و پرسش‌های افراد درباره ناگفته‌های گذشتگان بوده، این مهم بستری برای تاخت و تاز واضعان حدیث قرار گرفته است که در قالب رفع ابهام به جعل احادیثی پردازند. یکی از ابهامات علت شاهدتراشی در دعاوی است. ترمذی در باب تفسیر حدیثی دارد که «خدا چون آدم را بیافرید همه ذریه او را نمودار کرد و او داوود را بدید و دل‌بسته او شد و از خدا پرسید این کیست. جواب آمد

این مردی است به نام داوود از ملت‌های اخیر. هنگامی که آدم فهمید که عمر داوود فقط شصت سال است از خدا خواست که چهل سال از عمر وی بر آن بیفزاید. چون فرشته مرگ بر او وارد شد گفت: زود آمده‌ای که عمر من هزار سال تمام است. فرشته گفت: مگر نبود که آن چهل سال را به داوود دادی. آدم انکار کرد و از آن روز که آدم خلف وعده کرد، سند نوشتن و شاهد گرفتن مقرر گشت.» (نک: ترمذی، ۱۴۰۳ق، باب تفسیر)

جاعل در این حدیث‌نما خواسته است با داستان‌سرایی خود شبهه‌ای از ضمائر بشر برطرف سازد. او در مقام پاسخ‌گویی به این مطلب است که از چه باب و از چه زمانی کتابت سند و اخذ شاهد ورود پیدا کرده و در همین بستر شروع به وضع حدیث کرده است. او در این مقام برای وضع، کذب را به آدم ابوالبشر نسبت می‌دهد. می‌توان انگیزه واضع را در این حدیث‌نما خدشه وارد کردن به عصمت حضرت آدم علیه السلام دانست که در قالب رفع ابهام بیان شده است.

از دیگر ابهامات موجود، کیفیت مرگ و حتی قابض الارواح است. این ابهام سبب پدیداری احادیثی شده است واضعان در آن سعی به پاسخ‌گویی و ابهام‌زدایی دارند. برای مثال، یکی از افسانه‌هایی که بخاری و مسلم از ابوهریره نقل کرده‌اند، این است که ابوهریره می‌گوید رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «روزی مَلَك الموت نزد موسی رفت و گفت: دعوت پروردگارت را اجابت کن! موسی سیلی محکمی به صورت او زد و چشم او را کور کرد! فرشته نزد خدا برگشت و گفت: مرا نزد بنده‌ای فرستادی که نمی‌خواهد بمیرد و دو چشم مرا کور کرد! خداوند چشم فرشته را به حال اول برگرداند و به او گفت: نزد بنده‌ام برو و به او بگو اگر می‌خواهی زنده بمانی، دستت را بر پشت گاو نری بنه؛ به تعداد موهای گاو که زیر دستت قرار می‌گیرد، بر سال‌های عمر تو می‌افزایم. چون عزرائیل به نزد موسی برگشت و جریان را به او گفت، موسی عرضه داشت: خدایا! بعد از این همه، آخرش چیست؟ فرمود: آخرش مرگ است. عرض کرد: پس اکنون آماده‌مرگم و از خداوند خواست که او را به زمین بیت‌المقدس نزدیک کند و در همان‌جا قبض روح گردد. آنگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: اگر در بیت‌المقدس بودم، قبر موسی را به شما نشان می‌دادم که در کنار تپه‌شن‌های سرخ و در

طرف جاده قرار گرفته است.» (نک: نیشابوری، ۱۴۰۷ق، ح ۲۳۷۲، ص ۱۰۲۸؛ بخاری، بی تا، کتاب احادیث الانبیا، ص ۵۷۲، ح ۳۴۰۷)

چنان که مشاهده می شود یکی از انگیزه های واضعان، خدشه وارد کردن به مقام انبیا و فرشتگان مقرب الهی است که در این حدیث نما این مهم در قالب رفع ابهام رخ داده است.

۵.۶. وضع در قالب ترکیب

در این بستر، جاعل با مقدمه قرار دادن یک حقیقت، منعطف کردن ذهن مخاطب به آن و در ادامه با اضافه کردن مطالب جعلی و موضوع، هدف خویش را از ارائه این حدیث پیاده می سازد. در این روش برخلاف صنعت استتار، سعی در مخفی ساختن یک مفهوم و القای آن در خفا نیست بلکه در این بستر وامگیری عبارتی ناصواب از عبارتی صواب است.

در روایتی ابو زمیل از ابن عباس نقل می کند: «مسلمانان به ابوسفیان اعتنا نمی کردند و از همنشینی با وی اکراه داشتند، به پیامبر ﷺ عرض کرد: از شما سه تقاضا دارم که آن را به من عنایت کنید، رسول خدا قبول فرمود. نیکوترین و زیباترین دختر عرب، ام حبیبه، نزد من است او را به همسری شما درمی آورم. معاویه از نویسندگان وحی باشد؛ فرمانده باشم تا با کفار بجنگم همان گونه که با مسلمانان جنگیدم. رسول خدا پذیرفت. اگر ابوسفیان خواسته هایش را مطرح نمی کرد هیچ گاه به آن نمی رسید؛ زیرا رسول خدا تقاضاها را رد نمی کرد.» (مسلم، ۱۳۹۸ق، ج ۴، ص ۱۹۴۵)

ابتدای این حدیث نما از مسلمات تاریخی است که شکی در آن نیست. ولی در ادامه، جاعل با بسط این حقیقت تاریخی شروع به جعل حدیث کرده و مقصود خود را به آن ضمیمه می کند. این حدیث نما که نه در فهرست موضوعات بلکه در صحیح مسلم که محتویات آن را قطعی و خدشه ناپذیر می دانند وجود دارد. قسمت دوم این حدیث نما با تاریخ مسلم در تعارض است. نووی (متوفای ۶۷۶ق) در شرح این روایت می نویسد: «واعلم أن هذا الحديث من الاحادیث المشهورة بالاشکال و وجه الاشکال أن أبوسفیان إنما أسلم يوم فتح مكة سنة ثمان من الهجرة وهذا مشهور لا خلاف فيه وكان النبي صلى الله عليه و سلم قد تزوج أم حبيبة قبل ذلك بزمان طويل.» (نووی، ۱۳۹۲ق،

ج ۱۶، ص ۶۳)

حفصه در اول، همسر عبیدالله جحش اسدی بود و با شوهر خود مهاجرت کرده و به حبشه رفت. در آنجا عبیدالله دین ترسا را انتخاب کرده و ترسا نیز جان داد. از او دختری ماند به نام حبیبه که کنیه ام حبیبه برای حفصه از آنجا بود. سپس پیامبر ﷺ کسی را به حبشه فرستاد و از او خواستگاری کرد و با او ازدواج کرد. حفصه دختر ابوسفیان، سال‌ها پیش از مسلمان شدن وی زن پیامبر ﷺ شده بود. ابن حزم اندلسی نیز می‌نگارد: «هذا الحديث وهم من بعض الرواة؛ لأنه لا خلاف بين الناس أن النبي صلى الله عليه وسلم تزوج أم حبيبة قبل الفتح بدهر وهي بأرض الحبشة وأبوها كافر وفي رواية عن ابن حزم أيضاً أنه قال: موضوع. قال: والآفة فيه من عكرمة بن عمار الراوي عن أبي زميل.» (النووي، ۱۳۹۲ق، ج ۱۶، ص ۶۳)

اما کاتب وحی بودن معاویه نیز از موضوعات است. گروهی برای تقرب جستن به معاویه، لقب کاتب وحی را برای او درست کردند و چنین پنداشتند که او آیه‌الکرسی را با قلمی از طلا نوشته است که جبرئیل آن را از عرش برای وی هدیه آورده بود. این مورد نیز با عقل قطعی سازگار نیست. به این بیان که چگونه رسول خدا ﷺ اطمینان پیدا می‌کند که مانند معاویه کاتب و نویسنده وحی باشد و حال آنکه او و پدر و مادرش به زور اسلحه مسلمان شدند و هرگز اسلام در قلب آنان نفوذ نکرده بود، و عقل سالم چنین چیزی را نمی‌پذیرد. این مورد با تاریخ مسلم نیز در تعارض است. البته هیچ بعید نیست که بعضی از نامه‌ها را که هیچ ارتباطی به وحی ندارد، برای رسول خدا ﷺ نوشته باشد؛ اما اینکه بگوییم چیزی از قرآن را نوشته و به اصطلاح کاتب وحی بوده، قابل اثبات نیست. ابن حجر عسقلانی (متوفای ۸۵۲ق) در الاصابة می‌گوید: «مدائنی می‌گوید: زید بن ثابت وحی را می‌نوشت و معاویه نامه‌های پیامبر ﷺ را برای عرب‌ها می‌نوشت.» (عسقلانی، ۱۹۹۲م، ج ۶، ص ۱۵۳)

حتی باید گفت کتابت وحی هم عصمت‌آور نیست؛ یعنی کاتب وحی اینطور نیست به صرف کتابت او را همچون خود وحی پاک دانست. از باب نمونه سمرقندی (متوفای ۳۶۷ق) در تفسیر آیه ۹۳ سوره انعام درباره ارتداد عبدالله بن ابی‌سرح می‌نویسد: «و کسی که گفت: به زودی مانند آنچه خدا نازل کرده است نازل می‌کنم.»

گوینده آن عبدالله بن ابی سرح است که کاتب وحی بود، او کسی است که وقتی پیامبر ﷺ به او گفت: بنویس (سمیعا علیما)، نوشت: سمیعا حکیمان و وقتی که فرمود: بنویس علیما حکیمان، نوشت: سمیعا بصیرا، و در توجیه این اعمال گفت: اگر محمد به او وحی می شود به من نیز وحی می شود و اگر چیزی بر او نازل می شود بر من نیز نازل می شود سپس به مشرکان پیوست و کافر شد. (سمرقندی، ۱۴۱۶ق، ج ۱، ص ۴۸۷) درباره جهاد ابوسفیان نیز باید گفت در زندگی پیامبر ﷺ بیشتر جهاد بر ضد ابوسفیان و همدستان وی بود و هنگامی که شکست خوردند و پیکار پنهان بر ضد اسلام آغاز کردند، دیگر خبری از فرماندهی ابوسفیان نبود. در جنگ حنین که به طمع غنیمت همراه مسلمانان رفت. در طایف ابوسفیان نبود و اگر بود جنگ نکرد! در تبوک نیز برای قتل پیامبر ﷺ رفته بود که خدا فرصت این کار به توطئه گران نداد: «وَهُمْ أِیْمَا لَمْ یَنَالُوا.» (توبه: ۷۴)

درباره معاویه باید گفت تبلیغات بنی امیه درباره او و فضایل ساختگی وی به حدی رسیده بود که مردم شام حتی او را از انبیاء اولوالعزم نیز برتر می دانستند. ابوسعید آبی (متوفای ۴۲۱ق) در محاضرات می نویسد: «سه نفر از بزرگان در مسجد جامع نشسته بودند، یکی از آنان به دیگری گفت: معاویه برتر است یا عیسی بن مریم؟ گفت: نمی دانم، نفر سوم گفت: کاتب وحی را با پیامبر نصارا مقایسه می کنی؟» (الآبی، ۱۴۲۴ق، ج ۷، ص ۲۰۹) و نیز ابوالقاسم اصفهانی (متوفای ۵۰۲ق) در محاضرات الأدباء می نویسد: «بعضی از نادانان ناصبی و دشمن علی علیه السلام می گفتند: معاویه آفریده نشده است، سؤال شد: چرا؟ گفتند: چون او کاتب وحی بود و چون وحی مخلوق و آفریده نبود، پس نویسنده وحی هم نباید مخلوق باشد.» (الاصفهانی، ۱۹۹۹م، ج ۲، ص ۵۰۰)

۶-۶. وضع در قالب سبب نزول

گاه جاعل برای وضع حدیث، از قالب سبب نزول بهره می گیرد. به این بیان که او به بهانه بیان سبب نزول اهداف و مقاصد خود را از وضع اعم از فضیلت سازی و یا دیگر موارد در این قالب پیاده می کند. برای ایضاح این روش و قالب می توان به روایتی که ابوداود و ترمذی به نقل از ابن عباس آورده اند، اشاره کرد: «روز بدر قطیفه ای گم شد و گفتند مگر پیامبر ﷺ برداشته است و آیه ۱۶۰ سوره آل عمران بدین مناسبت نازل شد:

«وَمَا كَانَ لِنَبِيِّ أَنْ يُغْلَ» (سیوطی، ۱۴۰۴ق، ج ۲، ص ۹۱) در این حدیث‌نما مشاهده می‌شود واضعان در مقام وضع حتی حاضرند طهارت پیامبر ﷺ را که تصریح قرآن در آیه تطهیر (احزاب: ۳۳) است به چالش بکشاند.

در حدیث‌نمایی دیگر از ابن عباس نقل شده: «قال: لما أسلم عمر قال المشركون: قد انتصف القوم منا، وأنزل الله عز وجل: "يا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَسْبُكَ اللَّهُ وَمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ"» (انفال: ۶۴) چنان‌که مشاهده می‌شود سبب نزول آیه مطرح شده، عمر دانسته شده است. با توجه به سیاق آیه باید بیان داشت آیه در سیاق جنگ و تحریر بر آن است که مؤمنین و خداوند باعث دلگرمی رسول خدا ﷺ بودند. (طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۹، ص ۱۲۲)

از طرفی دیگر، اگر یکی از معیارهای نقد حدیث از شاخه‌های برون‌دینی آن، نقد با تاریخ معتبر است، با مراجعه به کتب و سیر در تاریخ، چنان‌که در اوصاف خلیفه دوم در جنگ‌ها تتبع می‌شود، با این سبب نزول سازگاری ندارد. سیوطی نقل می‌کند: «خطب عمر يوم الجمعة فقرأ آل عمران و كان يعجبه إذا خطب ان يقرأها فلما انتهى إلى قوله إن الذين تَوَلَّوْا مِنْكُمْ يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ قال لما كان يوم أحد هزمناهم ففررت حتى صعدت الجبل فلقد رأيتني أنزو كأنني أروى و الناس يقولون قتل محمد فقلت لا أجد أحدا يقول قتل محمد الا قتلته حتى اجتمعنا على الجبل فنزلت إن الذين تَوَلَّوْا مِنْكُمْ يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ الآية كلها.» (۱۴۰۴ق، ج ۲، ص ۸۸)

و بخاری از ابوقتاده أنصاری روایت می‌کند که در جنگ حنین، مسلمانان و از جمله عمر بن خطاب گریختند. من به عمر گفتم: چرا فرار می‌کنند. عمر گفت امر خداست. (مظفر، ۱۴۲۲ق، ج ۳، ص ۳۶۲؛ صالحی شامی، ۱۴۱۴ق، ج ۵، ص ۳۳۱) برخی نیز در مقام توجیه برآمده و مراد از امر الهی را قضا و قدر تبیین کرده‌اند. (عسقلانی، بی‌تا، ج ۸، ص ۲۹؛ عینی، بی‌تا، ج ۱۷، ص ۲۹۹؛ عظیم آبادی، ۱۹۹۵م، ج ۷، ص ۲۷۵) در نتیجه چطور می‌توان ادعا کرد سبب نزول این آیه، خلیفه دوم است.

۶-۷. وضع در قالب تقلید

از دیگر قالب‌های وضع، قالب تقلید است. در این روش واضع سعی می‌کند با معیار قرار دادن حدیثی صحیح، از آن الگو گرفته و در همان قالب حدیثی را وضع کند. این

قلب در دو محور سلبی و ایجابی رخ می‌دهد. حدیث موضوع در قالب ایجابی بر محور فضیلت و کرامتی سیر می‌کند که آن الگو حاوی آن فضیلت است و در آن حدیث صحیح محقق شده است. در واقع واضح با الگوگیری از حدیثی که مورد خدشه نیست با تقلید از آن، صحت و فضیلت ثابت شده را به حدیث‌نمای خود منتقل می‌کند. در این راستا به حدیث رسول خاتم صلی الله علیه و آله می‌توان اشاره کرد: «الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ، وَ أَبُوهُمَا خَيْرٌ مِنْهُمَا.» (خطیب بغدادی، ۲۰۰۱م، ج ۱، ص ۱۴۰؛ حاکم نیشابوری، ۱۴۱۸ق، ج ۳، ص ۱۶۷) این حدیث هم در کتب شیعه و هم در کتب اهل سنت نقل شده و به طرق دیگر هم بیان شده است که از آن تواتر معنوی نیز ثابت می‌شود. واضعان از صحت و فضیلت این حدیث تقلید کرده و حدیث‌نمای «أبو بکر و عمر سیدا کهول أهل الجنة وما خلا النبیین والمرسلین» را جعل کرده و برای تقویت آن صدورش را به امیرالمؤمنین علی علیه السلام نسبت داده‌اند. این روایت در بسیاری از کتاب‌های اهل سنت از جمله مسند احمد بن حنبل، سنن ابن ماجه قزوینی، سنن ترمذی، مجمع الزوائد هیشمی و... نقل شده است؛ ولی بخاری و مسلم از نقل آن خودداری کرده‌اند که این خود می‌تواند یکی از دلایل ضعف آن باشد. هیشمی بعد از نقل حدیث می‌نگارد: «این روایت را بزاز و طبرانی نقل کرده‌اند که در سلسله‌سند آن علی بن عباس وجود دارد و او ضعیف است.» (هیشمی، ۱۴۰۸ق، ج ۹، ص ۵۳) نیز ابن جوزی، یکی دیگر از بزرگان اهل سنت، این روایت را در کتاب *الموضوعات* آورده و بعد از آن می‌گوید: «هذا حدیث موضوع علی رسول الله صلی الله علیه و سلم.» (ابن جوزی، ۱۴۱۸ق، ج ۱، ص ۳۱۸)

از طرفی دیگر، این حدیث‌نما با روایاتی دیگر در تعارض است؛ چنان‌که امام جوادی علیه السلام در مناظره‌ای که با یحیی بن اکثم داشتند، درباره این حدیث‌نما این گونه جواب داده‌اند: «محال است که پیامبر صلی الله علیه و آله چنین سخنی فرموده باشد؛ زیرا که بهشتیان همگی جوان هستند و اصلاً در میان آن‌ها کسی که در سن پیری باشد، وجود ندارد. این روایت را بنوامیه وضع کردند در مقابل روایتی که رسول خدا صلی الله علیه و آله در حق امام حسن و امام حسین علیهما السلام فرمود: امام حسن و امام حسین علیهما السلام، دو آقای جوانان اهل بهشت هستند.» (طبرسی، ۱۴۰۳ق، ج ۲، ص ۲۴۶-۲۴۷) حتی این حدیث‌نما با احادیث

اهل سنت نیز در تعارض است. سیوطی، مفسر معروف اهل سنت در الدر المنثور می‌نویسد: «رسول خدا ﷺ فرمودند: اهل بهشت، داخل بهشت می‌شوند درحالی‌که عریان هستند، بدنشان بی‌مو، صورتشان نورانی، موی سرشان پیچیده و چشم‌هایشان سرمه‌کشیده و همه آن‌ها سی‌وسه‌ساله هستند.» (سیوطی، ۱۴۰۴ق، ج ۱، ص ۴۸) از این رو با اندک تأملی در روایات موضوع بودن این حدیث‌نما کشف می‌شود.

در روایتی دیگر از ابوهریره نقل شده: «عمر غیور و أنا أُغیر منه و الله أُغیر منا» که شاید از روایت «کانَ إِبْرَاهِیمُ أُمِّی غَیوراً و أَنَا أُغیرُ مِنْهُ» (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۱۰۰، ص ۲۴۸، ح ۳۳) تقلید شده باشد.

قالب تقلید بر محور وضع ایجابی را در حدیث «أنا مدینة العلم و علی بابها فمن أراد العلم فلیأت باب المدینة» (ابن عساکر، ۱۴۱۵ق، ج ۴۲، ص ۳۷۸) نیز می‌توان یافت. این حدیث نیز با الفاظی مشابه تواتر معنایی دارد. اما واضعان با معیار قرار دادن این روایت، فضیلت درون‌متنی را برای دیگران نیز جاری ساختند. ابن حجر مکی در کتاب الصواعق المحرقة (هیثمی، ۱۹۹۷م، ص ۳۴) آورده است که رسول خدا ﷺ فرموده: «أنا مدینة العلم و ابوبکر اساسها و عمر حیطانها و عثمان سقفها و علی بابها.» در برخی کتب نیز بر این حدیث‌نما «و معاویة حلقتها» اضافه شده است. این در حالی است که بخاری وقتی در صحیح خود، حدیثی در ذکر مناقب «معاویة» نیافته، به‌ناچار آنجا که از مناقب صحابه سخن گفته، بابتی گشوده است به نام یادکرد معاویة. (بخاری، بی‌تا، ج ۳، ص ۱۳۷۳) لذا ابن حجر عسقلانی معتقد است که این خود دلیل آن است که فضائلی که در خصوص معاویة نقل شده و اختلافی است، هیچ اساس و صحتی ندارد و در فضایل معاویة احادیث فراوانی وارد شده که هیچ‌یک طریق اسناد درستی ندارد. (عسقلانی، بی‌تا، ج ۷، ص ۸۳)

محور دیگر قالب تقلید، قالب سلبی است؛ یعنی واضع آن سلبیات در یک حدیث مسلم را الگوبرداری کرده و به موردی دیگر نسبت می‌دهد. در این محور نیز از یک حدیث تقلید شده و ضعف نسبت داده شده در حدیث در موردی دیگر دستخوش وضع واقع می‌شود. برای نمونه در حدیث‌نمایی، عمرو عاص نقل کرده: «از پیامبر ﷺ شنیدم که فرمود خاندان ابوطالب دوستان من نیستند دوستان من پرهیزکاران‌اند.»^۱ در

واقع حدیثی بدین مضمون از پیامبر ﷺ بود که به جای ابوطالب، ابوالعاص بود. بخاری نیز در نقل این روایت تحفظ کرده و در نسخه‌های قدیم جای عاص را که سفید قرار داده بوده و کاتبان نیز از باب رعایت امانت در محل خالی، کلمه بیاض نوشته‌اند که کلمه قبل و بعد بهم وصل نشود و بعضی‌ها متن حدیث را «خاندان ابی بیاض» خوانده‌اند.^۲

۸. تبیین مراد آیات

از دیگر قالب‌های وضع، تبیین مراد آیه را می‌توان نام برد که واضع هدف خود را به این بهانه و در این قالب و روش جای می‌دهد. واضع در این قالب سعی در داستان‌پردازی و حقیقت‌یابی درباره مراد آیات و تفصیل آن دارد. او در مقام وضع می‌کوشد در این قالب اهداف خود را که ناگفته‌های متن قرآن است با گفته‌های خویش تطبیق داده و هدف خود را از وضع نسبت به مخاطب القا کند. اگر در آیه‌ای بحثی به میان آمده است آن را به زعم خود بسط داده و مراد آیه را تبیین می‌کنند. در قرآن کریم، رسول مکرم اسلام ﷺ به خداوند عرضه می‌دارد: «رَبَّنَا وَلَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا إِصْرًا كَمَا حَمَلْتَهُ عَلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِنَا.» (بقره: ۲۸۶) از طرفی بخاری و مسلم در باب معراج از مراجعه مکرر پیامبر خاتم ﷺ برای تخفیف نماز آورده‌اند که معین نیست و هن پیامبر ماست و یا تعظیم پیامبر یهود! حدیث این است که از گفتار پیامبر ﷺ نقل می‌کند: «در شب معراج هنگام بازگشت، چون به موسی رسیدم به او گفتم بر امت من پنجاه نماز مقرر شد، موسی گفت من مردم را از تو بهتر می‌شناسم که با بنی اسرائیل تجربه‌های سخت کرده‌ام و امت تو طاقت این نماز ندارند، سوی خدا بازگرد و تخفیف بخواه و بازگشتم و از خدا خواستم و چهل نماز شد و باز موسی مرا به تخفیف گرفتن فرستاد و بار دیگر بیست و بعد ده و عاقبت پنج نماز شد. حضرت موسی می‌خواست باز مرا به تقاضای تخفیف بفرستد که گفتم به نیکی سر فرود آورده‌ام.» (نک: نیشابوری، ۱۴۰۷ق، ج ۱، ص ۱۴۵-۱۴۵، کتاب الایمان، باب ۷۴، ح ۲۵۹، ۲۶۳ و ۲۶۴)

این افسانه نمونه‌ای از منویات نژاد یهود است که در آن به وهن رسول مکرم اسلام ﷺ پرداخته که مدام برای تکلیف الهی از خدا تخفیف می‌طلبد و در این راستا پیامبر یهود را هادی رسول خاتم معرفی می‌کند که به سبب آن او را بر حضرت تفضیل

داده و دوستی حضرت موسی و یهود را در دل مسلمانان نفوذ دهند. باید گفت در قرآن که از زبان رسول خاتم صلی الله علیه و آله به نکته‌ای مبنی بر درخواست دفع تکلیف سنگین اشاره شده است. واضع از باب پرده‌برداری از موارد تکالیف سنگین، همت بر جعل احادیثی از این دست دایر بر وهن رسول مکرم اسلام گمارده است. در این حدیث‌نما اشاره می‌کند پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله مکرر به خداوند رجوع می‌کند تا تخفیفی کسب نماید که در مرتبه آخر رسول خدا از رجوع دوباره شرم می‌کند و به همین مقدار قانع می‌شود.

۷. نتیجه

وضع به‌عنوان یک آسیب وجودش انکارناپذیر بوده و نیاز به آسیب‌شناسی دارد. رد پای وضع از زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله دیده شده و به انگیزه‌های مختلف گسترش پیدا کرده است. اولین مرحله در بازشناخت این گونه احادیث، معرفت به گونه‌های موجود است. آشنایی با قالب‌های وضع نیازی ضروری برای شناسایی احادیث موضوع و تمییز آن است که در این نگاه‌شده به هشت مورد آن که عبارت‌اند از: وضع در قالب استتار، وضع در قالب حکم شرعی، وضع در قالب جهت‌دهی، وضع در قالب رفع ابهام، وضع در قالب ترکیب، وضع در قالب سبب نزول، وضع در قالب تقلید و وضع در قالب تبیین مراد آیه اشاره کردیم. از طرفی، بزرگ‌نمایی بیش از اندازه پدیده وضع نیز باعث بی‌اعتمادی به احادیث می‌شود. در این راستا باید با این پدیده با نگاهی واقع‌بینانه و دور از افراط نگریم.

پی‌نوشت‌ها

۱. بحر الاسلام.
۱. نظرة عامه فی تاریخ الفقه اسلامی دکتر علی عبدالقادر.

منابع

۲. قرآن کریم.
۳. ابن جوزی، عبدالرحمن بن علی، *الموضوعات من الأحادیث المرفوعات*، ریاض: مكتبة اضواء السلف، ۱۴۱۸ق.
۴. ابن عساکر، علی بن حسن، *تاریخ مدینة دمشق*، تحقیق علی شیری، بیروت: دارالفکر، ۱۴۱۵ق.

۵. ابن ماجه، ابو عبدالله محمد بن یزید القزوينی، سنن ابن ماجه، بیروت: دارالمعرفه، ۱۴۱۹ق.
۶. ابو حاتم، محمد بن حبان، صحیح ابن حبان، بیروت: مؤسسه الرساله، ۱۴۱۴ق.
۷. ابو داود، سلیمان بن اشعث، سنن ابی داود، مصر: دارالحدیث، ۱۹۹۹م.
۸. ابوریة، محمود، اضواء علی السنة المحمدیة، قم: مؤسسه انصاریان، ۱۴۱۶ق.
۹. احمد بن حنبل، مسند احمد، بیروت: دار صادر، بی تا.
۱۰. اصفهانی، ابوالقاسم الحسین بن محمد بن المفضل، محاضرات الأدباء و محاورات الشعراء والبلغاء، تحقیق عمر الطباع، بیروت: دارالقلم، ۱۹۹۹م.
۱۱. الآبی، ابوسعید منصور بن الحسین، نثر الدر فی المحاضرات، تحقیق خالد عبدالغنی محفوظ، چ ۱، بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۲۴ق.
۱۲. بخاری، محمد بن اسماعیل، صحیح البخاری، دارالفکر، افست دارالطباعه العامرة باستانبول صحیح البخاری، دارالفکر، افست دارالطباعه، بی تا.
۱۳. بیهقی، احمد ابن حسین، السنن الکبری، بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۲۴ق.
۱۴. ترمذی، محمد بن عیسی بن سوره، سنن ترمذی، بیروت: دارالفکر، ۱۴۰۳ق.
۱۵. حاکم نیشابوری، محمد بن عبدالله، المستدرک علی الصحیحین، تصحیح عبدالسلام بن محمد علوش، بیروت: دارالمعرفه، ۱۴۱۸ق.
۱۶. خطیب بغدادی، احمد بن علی، الرحلة فی طلب الحدیث، چ ۱، بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۳۹۵ق.
۱۷. —، تاریخ مدینة السلام/تاریخ بغداد/، تحقیق بشار عواد معروف، بیروت: دارالغرب الاسلامی، ۲۰۰۱م.
۱۸. زین الدین بن علی شهید ثانی، الرعاية فی علم الدراية، قم: چاپ عبدالحسین محمدعلی بقال، ۱۴۰۸ق.
۱۹. سمرقندی، نصر بن محمد بن أحمد أبو اللیث، تفسیر السمرقندی المسمی بحر العلوم، تحقیق محمود مطرجی، بیروت: دارالفکر، ۱۴۱۶ق.
۲۰. سیوطی، جلال الدین عبدالرحمن بن ابی بکر، تدریب الراوی فی شرح تقریب النوای، تحقیق احمد عمرهاشم، بی جا: دارالکتب العربی، ۱۴۰۹ق.
۲۱. —، الدر المنثور فی تفسیر المأثور، قم: کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۴ق.
۲۲. شوشتری، محمدتقی، الاخبار الدخیلة، علق علیه عل اکبر غفاری، تهران: بی نا، ۱۳۹۰.
۲۳. صالحی شامی، محمد بن یوسف، سبل الهدی والرشاد فی سیرة خیر العباد، تحقیق: عادل احمد عبد الموجود و علی محمد معوض، الطبعة الأولى، بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۴ق.
۲۴. طباطبایی، محمدحسین، المیزان فی تفسیر القرآن، قم: دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه

- علمية قم، ۱۴۱۷ق.
۲۵. طبرسى، احمد بن على، الاحتجاج على أهل اللجاج، مشهد: نشر مرتضى، ۱۴۰۳ق.
۲۶. طبرى، ابو جعفر محمد بن جرير، جامع البيان فى تفسير القرآن، بيروت: دارالمعرفة، ۱۴۱۲ق.
۲۷. عاملى، بهاء الدين، الوجيزة فى علم الدراية، قم: بصيرتى، ۱۳۹۸ق.
۲۸. عبدالقادر، على حسن، نظرة عامة فى تاريخ الفقه الاسلامى، قاهره: بى نا، ۱۹۶۵م.
۲۹. عسقلانى، احمد بن على بن حجر ابوالفضل الشافعى، الاصابة فى تمييز الصحابة، تحقيق على محمد البجاوى، چ ۱، بيروت: دارالجيل، ۱۹۹۲م.
۳۰. عسقلانى، احمد بن على بن حجر ابوالفضل، فتح البارى شرح صحيح البخارى، تحقيق محب الدين الخطيب، بيروت: دارالمعرفة، بى تا.
۳۱. على الحلبي، على حسن و همكاران، موسوعة الاحاديث و الآثار الضعيفة و الموضوعة، رياض: بى نا، ۱۴۱۹ق.
۳۲. عيني، بدرالدين محمود بن احمد، عمدة القارى شرح صحيح البخارى، بيروت: دار إحياء التراث العربى.
۳۳. عظيم آبادى، محمد شمس الحق، عون المعبود شرح سنن أبى داود، الطبعة الثانية، بيروت: دارالكتب العلمية، ۱۹۹۵م.
۳۴. فراهيدى، خليل بن احمد، العين، چ ۱، قم: اسوه، ۱۴۱۴ق.
۳۵. فالآته، عمر، الوضع فى الحديث، بيروت: مؤسسه مناهل العرفان، ۱۴۰۱ق.
۳۶. قشبرى نيشابورى، مسلم بن حجاج، صحيح مسلم، مصر: دار الطباعة العامرة، ۱۳۲۹ق.
۳۷. قمى، شيخ عباس، سفينة البحار، قم: اسوه، ۱۴۱۴ق.
۳۸. مجلسى، محمداقبر، بحار الانوار الجامعة لدرر اخبار الائمة الاطهار، چ ۲، بيروت: دار إحياء التراث العربى، ۱۴۰۳ق.
۳۹. مسعودى، عبدالهادى، آسيب شناسى حديث، تهران: مركز تحقيق و توسعه علوم انساني، ۱۳۸۹.
۴۰. مظفر نجفى، محمد حسن، دلائل الصديق لتهج الحق، قم: مؤسسة آل البيت، ۱۴۲۲ق.
۴۱. نسائى، احمد ابن شعيب، سنن النسائى، الطبعة الأولى، بيروت: بى نا، ۱۳۴۸ق.
۴۲. نووى، أبو زكريا يحيى بن شرف بن مرى، شرح النووى على صحيح مسلم، چ ۲، بيروت: دار إحياء التراث العربى، ۱۳۹۲ق.
۴۳. نيشابورى، مسلم بن حجاج، صحيح مسلم، چ ۱، بيروت: مؤسسة عزالدين و دارالفكر، ۱۴۰۷ق.

٢٢٢ □ دو فصلنامه حدیث پژوهی، سال یازدهم، شماره بیست و دوم، پاییز و زمستان ١٣٩٨

٤٤. هیشمی، ابوالحسن نورالدین علی بن ابی بکر، مجمع الزوائد و منبع الفوائد، بیروت: دارالکتب العلمیه، ١٤٠٨ق.

٤٥. هیشمی، ابو العباس ابن حجر، الصواعق المحرقة علی اهل الرفض و الضلال و الزندقة، تحقیق عبدالرحمن بن عبدالله ترکی و کامل محمد خراط، بیروت: مؤسسة الرسالة، ١٩٩٧م.